

# تفسیر سوره همزه (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۲/۱۷

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا  
لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى  
الْأَفْنِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه دوستان، عزیزان و اساتید بزرگوار و امیدوارم که انشالله خداوند متعال در این ماه مبارک خصوصا چند روزی که باقی مانده آن چه که به خوبان خودش و به مقربان خودش عطا می کند انشالله به ما هم عطا کند و ما هم مشمول رحمت و عنایت خاصه خداوند متعال قرار بگیریم.

جلسه قبل که سوره همزه را آغاز کردیم نکاتی را عرض کردیم درباره آیه اول این سوره که هُمَزَه یعنی چی؟ لُمَزَه یعنی چی؟ آنها چه تفاوتی با هم دارند؟ نتیجه مفاد آیه اول این است که این آیه وِیْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ با یک لحن شدیدی تهدید می کند به عذاب دائمی آن کسانی را که عیبجو هستند، عیب تراش هستند و با طعنه و تمسخر عیوب دیگران را ذکر می کنند.

این که عرض کردم که تهدید می کند به عذاب دائم این نکته ای است که قطعاً باید از آیات بعدی به دست بیاوریم و این آیه دلالت می کند که این ویژگی و این صفت ناپسند به نوعی ملکه نفسانی این افراد شده است. اگر یک کسی مثلاً گاهی یکبار، دوبار عیب جویی می کند این اسمش همزه نیست، یا به تعبیر سوره قلم هَمَّاز نیست.

هماز یا همزه یا لمزه یعنی کسانی که این ویژگی عیب جویی و طعنه زدن را در واقع حالت عادی شده برای آنها، یک ملکه نفسانی شده، به گونه ای که هرگاه زمینه و شرایط انجام این عمل فراهم بشوند آنها بدون درنگ، انگار بدون اختیار شروع می کنند به عیب جویی و طعنه زدن و تمسخر کردن.

## آیه دوم و سوم

اما آیه بعد **الذی جمع مالا و عدده** این آیه دوم است. آیه سوم **یحسب ان ماله اخلده**؛ خب این دو آیه دارد توضیح می دهد و ریشه یابی می کند و علت یابی می کند این صفت ناپسند عیب جویی را. ابتدا یک توضیح اجمالی درباره این دو آیه می گوئیم و بعد ارتباط این دو آیه را با این ملکه نفسانی عیب جویی بیان می کنیم.

**الذی جمع مالا و عدده**؛ یعنی کسی که مالی را جمع می کند و او را مرتب می شمارد. در واقع این جمله الذی جمع مالا و عدده یعنی دارد توصیف می کند، توضیح می دهد **شاخصه های اساسی افراد عیب جو** را. جمع مال معلوم است؛ یعنی پیوسته اینها در حال این هستند که مالی را روی مالی بگذارند و در واقع روز به روز به اموالشان اضافه بکنند.

## عدده

درباره **عدده** دو تا تفسیر مفسران ارائه کردند و هر دو هم درست است و قابل جمع هم هست، بینشان تنافی و تعارض وجود ندارد که یا باید این معنا را بپذیریم یا آن معنا را، اینطور نیست. کسانی مثل مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می فرماید مراد از **عدده** این هست که اینها مرتب این اموالشان را می شمارند. انگار حساب رسی می کنند و از شمارش و کثرت اموالشان لذت می برند.

برخی از مفسران هم مانند مرحوم طبرسی و دیگران می فرمایند که اینجا مراد از **عدده** صرفا شمارش نیست؛ بلکه نگهداری کردن، ذخیره کردن برای روزهای مبادا، روزهای ناگواری و مشکلاتی که در آینده پیش می آید و اینها بخواهند آن را برطرف بکنند. خب هر دو معنا قابل جمع است **الذی جمع مالا و عدده**؛ یعنی عیب جو کسی است که مرتب در حال مال اندوزی و ثروت اندوزی است و ضمنا این گمان در ذهنش هست که در آینده هر مشکلی و هر ناگواری برایش پدید بیاید می تواند با این اموال زیاد و ثروت زیادش آنها را برطرف بکند.

## مالا

واژه **مالا** در این آیه **نکره آمده** **نفرموده الذی جمع امواله فرمود مالا؛** یک **نکره آمده** است. بزرگواری مثل مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که این که این کلمه **مالا** در اینجا **نکره آمده** می خواهد بفرماید که این اموالی که اینها جمع می کنند خیلی ناچیز است، خیلی حقیر و بی ارزش است و آن **توهم** و **تصویری** که اینها درباره اموالشان دارند اینگونه نیست. اینها گمان می کنند که هرچی ثروتشان بیشتر بشود امنیت شان، آسایش شان در آینده بیشتر است و هر مشکلی را می توانند با این مالشان برطرف کنند؛ در حالی که اینگونه نیست. اگر خداوند متعال بخواهد مشکلی، گرفتاری، مصیبتی بر آنها وارد می کند که با همه ثروت خودشان یا ثروت دیگران نمی توانند این مشکل را و این مصیبت را برطرف کنند.

بنابراین این **توهم باطلی** است که اگر من هر چه ثروت بیشتری داشته باشم در واقع می توانم در آینده رفاه و آسایش و امنیت و آرامش خاطر بیشتری داشته باشم.

اما آیه **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ؛** در واقع این آیه می فرماید که اینها گمان می کنند که مال شان آنها را جاودانه می کنند یعنی اینها گمان می کنند که اگر ثروت زیادی داشته باشند جاودان خواهند بود، نمی میرند، یک زندگی پایداری در دنیا خواهند داشت.

این ظاهر این آیه با آنچه در واقعیت هست نوعی ناهمخوانی دارد چرا؟ چون هر انسانی چه ثروتمند چه فقیر چه کسی که به دنبال ثروت اندوزی است و چه کسی که این خصیصه را ندارد همه می دانند که می میرند، همه می دانند که مرگ به سراغشان می آید و یقین دارند به مرگشان. لذا در روایات داریم که هیچ چیزی در این عالم یقینی تر از مرگ نیست. دیگر برترین و محکم ترین و استوارترین یقین انسان ها چه مومن، چه کافر، چه فقیر، چه ثروتمند این است که می میرند، حالا کسی که یقین دارد که می میرند چگونه این گمان و این فکر در ذهنش افتاده که این اموال زیادش یا ثروت زیادش او را جاودان می کند و از مرگ نجات می دهد؟

نوعاً در واقع یک تحلیل در اینجا ارائه شده است تحلیل هم تحلیل خوبی است. مراد این آیه این نیست که اینها در واقع بر این باورند که ثروت مانع مرگشان می شود یا زوالشان می شود؛ بلکه مراد این است که اینها در کسب مال و در ثروت اندوزی هیچ حد **یقینی** ندارند. یعنی هر چه مالشان بیشتر می شود حرص و ولع شان هم بیشتر می شود.

بنابراین هر چی که بر عمرش می گذرد و بر ثروتش اضافه می شود حرص و ولعش نسبت به مال اندوزی بیشتر می شود؛ در واقع قرآن می خواهد بگوید که کسی که از دور این فرد را می بیند، می بیند که این فرد دارد به گونه ای رفتار می کند، حالاتش به گونه ای است که گمان کرده اند که اموال او را نجات می دهند، اموال او را جاودانه می کنند. یعنی حال و رفتار و ویژگی های اخلاقی اش به گونه ای است که انگار این اموال آنها را در واقع جاودان می کند، انگار دچار چنین توهمی شده است.

### بیان سبب عیب جویی در این دو آیه

اما عرض کردیم که این دو آیه در واقع دارد ریشه و علت عیب جویی را بیان می کند. یعنی در آیه اول می فرماید که وای بر کسانی که عیب جو هستند یا رذیله عیب جویی را دارند. یک کسی گفته چرا اینها اینجوری هستند؟ چرا این انسان ها در واقع به این رذیله و صفت ناپسند اخلاقی مبتلا شدند و ملکه نفسانی شان شده است، علت و ریشه اش چی هست؟

قرآن در این دو آیه دارد علت را بیان می کند. خب این دو آیه جمع مال و شمارش مال و این توهم که ثروت او را جاودانه می کند. این چطوری علت است و دارد بیان می کند ریشه عیب جویی را؟ چند تا در واقع مقدمه لازم است از آیات قرآن کریم تا روشن بشود که چگونه ثروت اندوزی در واقع علت و زمینه این صفت ناپسند عیب جویی و طعنه زدن و امثال اینهاست.

در سوره شورا آیه ۲۰ قرآن کریم انسان ها را به دو گروه کلی تقسیم می کند. می فرماید از آغاز خلقت تا روز قیامت اگر انسان ها را بخواهیم در دو گروه قرار بدهیم با تمام تفاوت ها و اختلاف هایی که در باورها و روحیات و اخلاقتان دارند انسان ها دو طایفه اند؛ یک طایفه کسانی هستند که دنبال آخرت هستند، دنبال پاداش ها و زندگی و زراعت اخروی هستند و گروهی که دنبال زراعت دنیوی و لذات دنیوی هستند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

یک عده هستند دنبال حَرْثِ آخِرَتِ اند، زراعتِ آخرت و حیاتِ اخروی هستند. پاداش ها و ثواب های اخروی هستند. قرآن کریم می فرماید که اینها هر چقدر کوشش بکنند ما بیشتر به آنها می دهیم، هر چقدر تلاش کنند ما چند برابر تلاششان از پاداش های اخروی و معنوی به آنها می دهیم.

اما آنهایی که دنبال زراعت دنیوی هستند و دنبال لذات دنیوی هستند نُوتِه مِنْهَا؛ این من در اینجا مِنْ بَعْضِيَه هست. یعنی به بعضی از کوشش های دنیوی شان می رسند؛ یعنی به بعضی از لذت ها و نعمت های دنیوی می رسند؛ اما این افراد و این گروه دوم و ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛ نصیبی از رحمت الهی ندارند، نصیبی از مغفرت الهی ندارند، نصیبی از معنویت ندارند، نصیبی از پاداش أُخْرَوِي ندارند.

خب آن طایفه اول که به دنبال آخرت اند، به دنبال زراعت اخروی هستند، اینها یعنی هیچ بهره ای از دنیا ندارند، هیچ بهره ای از زراعت دنیوی ندارند؟ چرا آنها هم بهره دارند. قرآن نمی خواهد بگوید آنهایی که دنبال آخرت هستند اصلا بهره ای از دنیا ندارند. قرآن می خواهد بگوید آنها هدف نهایی شان این است هر چیزی را با او می سنجند. یعنی اگر هم دنبال لذات دنیوی هستند که هستند و اگر به دنبال رفاه در معیشت دنیوی هستند که هستند، این هدفشان در طول آن هدف اصلی است؛ یعنی تمام کوشش های دنیوی و رسیدن به نعمت های دنیوی را به آن شاخصه حَرَثِ أُخْرَوِي می سنجند. اگر این کوشش مادی شان تعارض با معنویت، با رضای خدا، با دستور خدا، با آخرت گرایی شان، این کوشش مادی را انجام می دهند از این نعمت های مادی بهره می برند. اما اگر تعارض پیدا کرد نه این را کنار می گذارند.

در واقع این آیه سوره شوری می خواهد شاخصه را معین کند که یک عده هدف نهایی شان آخرت است و بقیه هدف ها، هدف های جانبی است و در طول آن هدف است. برخی ها هم هستند که نه، هدف اصلی و نهایی شان دنیا است و بقیه اهدافشان در طول و فرعی است؛ یعنی آنهایی هم که دنیاگرا هستند، دنیاطلب هستند، ممکن است کار أُخْرَوِي هم انجام بدهند؛ اما تا زمانی که به آن هدف دنیوی شان لطمه نزنند، تعارض پیدا نکند، هر جا تعارض پیدا کند این را می گذارند کنار چون هدف نهایی شان دنیا است.

این نکته ای که در سوره شوری آمده است، در سوره بقره آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ بیشتر توضیح داده داده شده است. در واقع آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره شرح و تفسیر آیه ۲۰ سوره شوری هست که در این آیه خداوند متعال می فرماید که: **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ.**

فمن الناس من يقول ربنا؛ باز در این دو آیه دارد انسان ها را به دو گروه کلی تقسیم می کند؛ می فرماید هر انسانی را در نظر بگیری داخل در یکی از این دو گروه هست.

یک گروه کسانی هستند که آرزوی شان این است، خواهش نهایی قلب شان این هست که رَبَّنَا آتْنَا فِي الدُّنْيَا؛ خدایا در دنیا به ما بده، دنیا به ما بده، لذات دنیوی به ما بده. حقیقتاً چیز دیگری از خدا نمی خواهند. یعنی در عمق جانشان اینکه نیاز جدی دیگر وجود ندارد جز رسیدن به دنیا و قرآن می فرماید که وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، اینها در آخرت خَلَق ندارند، خَلَق یعنی نصیب، یعنی بهره.

در سوره شوری فرمود وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛ در اینجا می فرماید وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. خلاق یعنی نصیب، یعنی بهره. این گروه اول.

گروه دوم چه کسانی هستند؟ و منمهم برخی از مردم هستند گروه دوم کسانی هستند که يقول ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنی عذاب النار اینها کسانی هستند که هم از خدا حسنه در دنیا میخواهند، هم حسنه در آخرت میخواهند، هم نجات از عذاب اخروی می خواهند.

گروه اول فقط از خدا دنیا می خواهند، حسنه نخواستند؛ لذا فرمود رَبَّنَا آتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً. قید حسنه نیاوردند و چیز دیگری هم نخواستند. اما در گروه دوم اگر دنیا و لذت می خواهند حسنه اش را می خواهند. اگر نعمت می خواهند حسنه اش را می خواهند، اگر رفاه و آسایش می خواهند حسنه اش را می خواهند، اولاً همین حسنه را در آخرت هم میخواهند و ضمناً نجات از عذاب اخروی هم می خواهند. یعنی دنیایی را می خواهند که با آخرتشان تعارض نداشته باشد.

نکته دیگری که در این آیه سوره بقره هست این است که این يقول رَبَّنَا مُرَاد قول زبانی نیست، سخن زبانی نیست، حال دلشان را قرآن کریم بیان می کند. عمق جانشان را دارد به تصویر می کشد. قرآن می خواهد بگوید که جان یک گروه از انسان ها به گونه ای است که اگر جانشان به سخن در بیاید چیزی نمی خواهند جز دنیا. گروه دیگر کسانی هستند که جانشان به گونه ای است که اگر زبان پیدا کند جانشان، آنها این سه چیز را از خدا می خواهند.

پس مقدمه اول این شد که انسان ها در دو گروه کلی قرار دارند. گروهی هستند که فقط دنیا طلبند، دنیاگرا هستند، گروهی هستند که آخرت گرا هستند با این توضیحاتی که عرض شد. بعد قرآن کریم می فرماید که این طایفه ای که دنیا گرا هستند، فقط دنیا می خواهند و بر این توهم هستند. یک توهم باطلی جانشان را گرفته، ذهنشان را

گرفته و آن این هست که همه زندگی و همه لذات و همه آسایش، کمال و سعادت در همین لذات دنیوی و مال و ثروت است.

فراتر از مال و ثروت هیچ چیزی را موثر نمی بینند. در سعادت و کمالشان و این نکته ای است که باز در سوره مومنون آیه ۳۷ بیان شده که: **إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ.**

اینها می گویند که جز حیات دنیوی هیچ چیزی نیست، جز کمال و لذت دنیوی هیچ چیز دیگری وجود ندارد. ما در دنیا به وجود می آییم تا لذات دنیایی را به نحو حداکثری ببریم و بعد هم که می میریم و از بین می رویم و نه بَعثی هست. نه معادی هست. نه آخرتی هست، نه حسابرسی هست، نه معنویتی هست.

خب قرآن می فرماید کسی که چنین فکری پیدا کرد، چنین اندیشه ای پیدا کرد، چنین بینشی نسبت به حیات پیدا کرد چنین کسی اولین عارضه این بینش، اولین پیامد این بینش این هست که یک حرص و ولع شدیدی نسبت به ثروت اندوزی پیدا می کند. در واقع می گوید چون غیر از لذات دنیوی چیز دیگری نیست، هیچ حیات و حقیقت دیگری نیست و آن چیزی هم که این لذات را فراهم می کند و تامین می کند جز ثروت چیز دیگری نیست. مال و ثروت چیزی نیست.

بنابراین روی می آورند به سوی ثروت اندوزی. اما تمام همّ و غمّشان این است که مال بیشتری، ثروت بیشتری پیدا بکنند و موقعی که ثروتشان بیشتر می شود دچار احساس استغنا می شوند، دچار توهم استغنا و بی نیازی می شوند تا اینکه می گویند هیچ چیزی جز این دنیا و لذات دنیوی نیست، کمال و سعادت دنیوی هم که در گرو این ثروت است، در گرو این مال زیاد است. پس ما هر چه مال بیشتری و ثروت بیشتری پیدا بکنیم، کمال دنیوی بیشتری داریم و نیاز به هیچ چیز دیگری نداریم. وابسته به هیچ موجود دیگری نیستیم و به هیچ قدرت و نیروی دیگری وابسته نیستیم، متسغنی می بینند خودشان را و دچار توهم جاودانگی می شوند. یعنی در واقع دچار این توهم می شوند. نه اینکه ثروت و مالشان زیاد است، دچار این توهم می شوند که با این ثروت و مال در واقع می توانند یک عمر طولانی پیدا بکنند دچار یک میل شدیدی به جاودانگی می شوند.

این توهم استغنا و بی نیازی از غیر خودشان و غیر دنیا و به عبارت روشن تر این توهم استغنا از خداوند متعال، از نیروهای غیبی، از ملکوت، از عوالم غیر مادی و این توهم جاودانگی پیوند آنها را با خدا قطع هم می کند. در واقع حال عبودیت و بندگی دیگر پیدا نمی کنند. روحیه استکبار و طغیان پیدا می کنند. چون زمانی انسان در



مقابل خداوند متعال خاضع میشود، زمانی انسان فرمانبردار می شود، اطاعت می کند و بندگی می کند که خودش را نیازمند به خداوند متعال ببیند، خودش را محتاج ببیند. خودش را وابسته ببیند؛ اما کسی که دچار استغنا شد، احساس کرد وابستگی به غیر از خودش و ثروتش و چیز دیگری ندارد و دچار توهم جاودانگی شد شروع به طغیانگری می کند.

لذا در آن آیه شریفه فرمود **انَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفُرٍ إِلَّا أَن رَّأَهُ اسْتَغْنَى**؛ یعنی **لَانَ رَاهُ اسْتَغْنَى**. **یک لام غایت در اینجا در تقدیر است.** چرا انسان طغیان می کند، چرا گروهی از انسان ها طغیان گر می شوند؟ می فرمایند به این دلیل که خود را مستغنی می بینند. به این دلیل که خودشان را بی نیاز می بینند. چرا بی نیاز می بینند؟ چون همه لذات را دنیا و کسب پول و ثروت زیاد می بینند و این نکته ای است که خداوند متعال درباره حضرت آدم هم فرمود. فرمود آن زمانی که حضرت آدم را در بهشت جای دادیم و به او گفتیم که از این درخت منهنیه، از این شجره منهنیه نخور، آنچیزی که باعث شد حضرت آدم وسوسه شیطان را قبول بکند و وسوسه شیطان در او تاثیر بگذارد همین توهم بود؛ لذا قرآن کریم در سوره طاهها آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ میفرماید: **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى. فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفَفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.**

شیطان به حضرت آدم گفت که ای آدم می خواهی من تو را راهنمایی کنم به یک درختی، به یک میوه ای، به یک شجره ای که اگر از آن بخوری جاودان می شوی، بی نیاز می شوی و به یک مُلک و سلطنتی می رسی که اصلاً کهنه نمی شود، اصلاً از بین نمی رود؛ یعنی این میل جاودانگی، توهم جاودانگی در حضرت آدم به عنوان نماد انسان ها، به عنوان نمایندگان انسان ها ایجاد شد. همین که من می توانم جاودان شوم و به یک زندگی پایدار برسیم که زوال ناپذیر است و کهنه نشدنی است را تصور و توهم کرد، همین باعث شد که از آن درخت بخورد؛ یعنی همان باعث شد که تخلف بکند.

و لذا در ادامه آیه می فرماید **وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى**. آدم عصیان کرد پروردگارش را و دچار ضلالت شد. چرا عصیان کرد، طغیان کرد؟ چون دچار توهم خلد شد. توهم جاودانگی، توهم لذتی که پایدار بماند و فراتر از او لذتی نباشد.

بنابراین مجموعه این آیات به ما می گوید که اگر انسان پیوندش در اثر توهم استغنا با خداوند متعال قطع شد و طغیان گر شد با تکیه بر ثروتش، لذا خودش را برتر از دیگران می بیند. اگر کسی گفت تمام حقیقت و لذات دنیوی است و لذات دنیوی هم فقط با ثروت و مال فراهم می شود؛ لذا هر چقدر خودش را ثروتمندتر ببیند کامل تر می بیند، با شخصیت تر می بیند. انگار هر چه ثروتش بیشتر بشود شخصیت خودش را کامل تر می بیند. شخصیت خودش را رشیدتر می بیند. اضافه شدن بر اموال را اضافه شدن بر شخصیت خودش می بیند، اضافه شده بر عزت خودش می بیند.

همین باعث می شود که عیوب خودش را نبیند. اگر گفت تمام کمال در ثروت است و من هم ثروتم خیلی زیاد است و بیشتر از خیلی از انسان هاست؛ یعنی من عیب ندارم، یعنی دیگران عیب دارند. لذا عیب خودش را نمی بیند. خودش را بی عیب می پندارد و دیگران را معیوب می بیند، دیگران را ناقص می بیند. خصوصا آنهایی که مثل خودش نیستند، آنهایی که ثروت فراوانی ندارند.

چون ملاک شخصیت و ملاک کمالش را ثروت می بیند. چون لذت دنیوی و کمال دنیوی را ملاک بزرگی می داند، خودش را با شخصیت می بیند، بزرگ می بیند، دیگران را کوچک می بیند. لذا به طعنه زنی و تمسخر و عیب جویی و بدگویی از دیگران می پردازد. نه این است که حرص و ولع و ثروت اندوزی شده ملکه نفسانی او، شده بخشی از روح او، صورتی از روح او، لذا عیب جویی هم که پیامد این ملکه نفسانی است می شود ملکه نفسانی او، می شود صفتی که رسوخ کرده در جان او.

لذا امیرالمومنین علیه السلام در روایات متعددی در واقع به همین نکته اشاره می کنند در روایتی می فرمایند که  
 مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنِ عَيْبِ غَيْرِهِ : کسی که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. (تحف العقول: ۸۸) و در روایتی دیگر می فرمایند : مَنْ أَبْصَرَ زَكَاتَهُ صَغُرَتْ عِنْدَهُ زَكَاةُ غَيْرِهِ. هر که

لغزش خود را ببیند، لغزش دیگران در نظرش کوچک آید. (غرر الحکم : ۸۷۵۴)

خب، کسی مشغول عیوب خودش می شود که در واقع بینش آش یک بینش حقیقی باشد. اما کسی که بینش آش و فکرش این است که همه چیز در دنیا و لذات دنیوی است، دیگر فقط فقدان دنیا و فقدان ثروت را نقصان می

بیند، عیب می بیند، فقدان چیزهای دیگر را عیب نمی بیند. لذا مشغول عیوب خودش نمی شود. مشغول عیوب دیگران می شود؛ آن هم آنچه را که او عیوب می پندارد، عیب میداند، نه آن چیزی که در عالم واقع عیب هست. پس مجموعه این آیات به ما این نکته اساسی را، این نکته کلیدی را می آموزند که این تَوْهُمِ اسْتِغْنَا و خود برتر بینی عامل همزه و لمزه شدن برخی از افراد هست و ثروت اندوزی عامل این تَوْهُمِ اسْتِغْنَا هست. حالا که محور و علت اساسی شد تَوْهُمِ اسْتِغْنَا و خود برتر بینی؛ بنابراین هر چیزی که باعث تَوْهُمِ اسْتِغْنَا و خود برتر بینی باشد این باعث این هَمْزَه و لَمْزَه می شود. یعنی آن به اصطلاح، به قول اصولیون **تنقیح مناط** می کنیم، تنقیح ملاک می کنیم. می گوئیم خود ثروت در واقع موضوعیت ندارد، خود پول و مال موضوعیت ندارد چون ثروت اسْتِغْنَا که می آورد، خود برتر بینی که می آورد، باعث این رذیله می شود؛ پس هر چیزی که خود برتر بینی ایجاد بکند، اسْتِغْنَا ایجاد بکند، این باعث می شود که اینها دچار این رذایل اخلاقی بشوند.

لذا قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۵۸ می فرماید علت اینکه نمرود بندگی خدا را نمی کرد، تَمَرَّد می کرد و طغیان می کرد و با حضرت ابراهیم مُجادله می کرد علتش این بود که ما به او مُلک دادیم، ما به او سلطنت دادیم، **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.**

الم تر الى الذي حاج ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك يعني لان آتاه الله الملك **يك لام غايت و تعليلي** در اینجا در تقدیر است.

چرا نمرود مُحاجّه می کرد و زیر بار بندگی خدا نمی رفت و طغیانگری می کرد؟ چون به او مُلک دادیم، چون به او سلطنت دادیم، این سلطنت و مُلک باعث شد که او دچار تَوْهُمِ اسْتِغْنَا بشود، خود برتر بین بشود. یا در آیات دیگر هم همینطور مثلاً در آیه ۸ سوره قلم داریم: **فَلَا تَطِعِ الْمُكذِبِينَ.** به پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید که از مکذبین پیروی نکن، از آنها که خدا را قبول ندارند، پیوند با خدا ندارند، ایمان به خدا ندارند پیروی نکن.

آنها چی کسانی هستند؟ صفاتی را برای اینها می شمارد. یکی از آنها این است **هَمَّا زِ مَشَاءِ بِنَمِيمٍ.** (قلم-۱۱)

اینها همّاز هستند، همّاز صیغه مبالغه همزه هست؛ یعنی عیب جویی، عیب تراشی، همّاز و همزه به یک معنا هست هر دو صیغه مبالغه هست. می گوید اینها همّاز هستند چرا همّازند؟ چون مُکذّبند. چون پیوند با خدا ندارند، چون ایمان به خدا ندارند. چرا ایمان به خدا ندارند؟ چرا پیوندشان با خدا قطع شده؟ **أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ؛** یعنی **لَانَ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ** : به این علت که آنها دارای مال شدند، مالشان زیاد شد، ثروتشان زیاد شد، فرزندانشان یعنی قدرتشان زیاد شد.

در خیلی از آیات قرآن **بَنِينَ** به معنای قدرت است، این معنای کنایی هست نه لزوما کثرت فرزند. قدرتشان زیاد شد. می گوید چون قدرتشان زیاد شد و مالشان زیاد شد در واقع پیوندشان با خدا قطع شد، مُکذّب شدند و چون پیوندشان قطع شد، همّاز شدند، عیب جو شدند، عیب تراش شدند، **مَشَاءَ بَنِمِيمٍ** شدند، سخن چین شدند، سخن پراکنی می کنند.

پس ملاحظه فرمودید که قرآن می خواهد به ما در این آیات بگوید هر آن چیزی که شما را دچار توهّم استغنا بکند، دچار خود برتر بینی بکند باعث می شود که شما عیب جو بشوید، عیب تراش بشوید، سخن چین بشوید. فرقی نمی کند گاهی مال است، گاهی قدرت است، گاهی اعتبار اجتماعی هست، گاهی علم و دانش هست. هر چیزی می تواند علت این توهّم استغنا بشود، علت خود برتر بینی بشود و آن منشا این رذایل اخلاقی بشود.

این نکته ای است که در آیات دیگر هم در قرآن کریم بیان شده و تکرار شده مثلا در **سوره مطفین** می فرماید **كُفِّرْ عَدَاةَ اِيْ بَاعْثِ مِي شُوْد كِه مومنان را مسخره بکنند، عیب جویی بکنند، اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ؛** غامزون از غمز است با غین. غمز هم به معنای همزه است؛ یعنی عیب جویی، عیب تراشی. و مراد از **الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا** کافران هستند؛ نه اگر کسی که یک جرمی دارد، یک گناهی دارد، مومنی که یک گناهی دارد ولو آن گناه کبیره، قرآن تعبیر مجرم برای او ندارد.

این **اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا** با توجه به آیات قبل و بعد؛ یعنی **كافران مُكذّب**. می فرماید کافران مکذب مومنان را مسخره می کنند زمانی که از کنار مومنان می گذرند عیب جویی می کنند، طعنه می زنند، مسخره می کنند. در سوره توبه باز همینطور در آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره توبه که من دیگر ایاتش را نمیخوانم مجموع این آیات این میگویند که عده ای مومن بودند در مدینه، فقیر بودند. از پیامبر بزرگوار اسلام تقاضا کردند، پیامبر بزرگوار اسلام

دعا کند آنها ثروتمند بشوند. پیامبر چند بار طفره رفتند ولی آن فرد در واقع ول کن نبود، می رفت سه روز دیگر می آمد، می رفت دو روز دیگر می آمد. می دانست که دعای پیامبر اکرم مستجاب است. اصرار کرد که پیامبر اکرم دعا کند که این ثروتمند بشود. پیامبر اکرم فرمود این کار را نکن به مصلحت نیست. نکن تو من را الگوی خودت قرار بده مگر من ثروتمندم؟ من باید آسوه تو باشم. او قبول نکرد و گفت اگر به من ثروت دهی، به من دعا کنی من ثروتمند بشوم، فقرا را در واقع فقرای از مومنین و مسلمین را من غنی می کنم، انفاق می کنم، چه می کنم، چه می کنم.

پیامبر بزگوار اسلام دعا کرد، دعا مستجاب شد. به یک فرآیندی به ثروت زیادی رسید. قرآن کریم می فرماید ثروتش باعث شد که آن عهدی که با پیامبر اکرم بسته بود آن عهد را زیر پا بگذارد، دروغ بگوید به وعده اش عمل نکند، دچار نفاق اعتقادی بشود و در واقع دینش را از دست بدهد و بعد مومنان را مسخره بکند. مومنان را طعنه بزند. (وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این الذین یلمزون همین مومنی بود که در واقع ثروتمند شد و در اثر ثروت دچار نفاق و کفر شد و بعد مومنان را سرزنش می کردند، طعنه می زدند، مسخره می کردند.

لذا قرآن کریم می خواهد بگوید که اگر مراقب نباشید و ایمانتان را مرتب بازسازی نکنید، پرورش ندهید، تعمیق نکنید و در واقع رشد ندهید این باعث می شود که شما کم کم دچار نفاق و کفر و این جور رذائل اخلاقی بشوید. از مجموعه این آیاتی که عرض کردیم چه آیات سوره همزه و چه آیاتی که در تفسیر این آیات از آنها بهره بردیم مجموعه این آیات این نکته را به ما می گویند که مومن هیچ وقت همّاز و لَمّاز نمی شود. مومن هیچ وقت لمزه و همزه نمی شود، مومن هیچ وقت طعّان نمی شود. طعنه زن نمی شود. چون ریشه این ملکات زشت نفسانی، گسستن از خداوند و تکذیب است. کفر و نفاق است. در واقع می شود گفت اگر ما بخواهیم نگاه ساختاری به این سوره داشته باشیم، یعنی این سوره را با هم ببینیم آیاتش را، این سوره در واقع دارد یکی از ویژگی های کفر

را بیان می کند، یکی از پیامدهای زشت اخلاقی تکذیب خداوند و گسستن از خداوند را بیان می کند و در ضمن هشدار می دهد به مومنان که شما هم در معرض هستید. شما هم اگر مراقبت نکنید دچار این انحرافات می شوید. البته مومن دچار لغزش عیب جویی شاید بشود. گاهی در یک موردی در اثر خشمی، در اثر غضبی، به خاطر عواملی مثلا عیب جویی بکند. عیب کسی را فاش بکند؛ اما این هیچ وقت مومن دچار ملکه نفسانی عیب جویی نمی شود، دچار ملکه نفسانی عیب سازی نمی شود.

اگر کسی دچار ملکه نفسانی عیب جویی شد، بداند که ایمان ندارد. بداند که قبل از اینکه دچار این ملکه نفسانی بشود، ایمانش را از دست داده است. به بیان دیگر مومن اگر دچار لغزش یک جور بشود او زود توبه می کند، زود متوجه می شود و استغفار می کند و پیوندش را با خدا مستحکم می کند. اگر این کار را نکرد و این تکرار شد، یعنی در واقع مرتب دارد ایمانش را از دست می دهد و به این رذیله اخلاقی منتهی می شود.

این نکته ای است که آیه ۱۱ سوره حجرات بیان می کند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.**

ای کسانی که ایمان آوردید، مردان مومن دیگر مردان مومن را مسخره نکنند، شاید آن کسی که مسخره می شود مقام قرب الهی اش بیشتر از شما باشد. زنان مومنه زنان مومنه دیگر را مسخره نکنند، طعنه نزنند، شاید آن زنان مسخره شونده و عیب آنها فاش شده ایمانشان بالاتر از شما باشد.

بنابراین مراد از **قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ** یعنی **رجال من رجال** به قرینه **نساء**. نه که فرمود بر زنان مومنه زنان مومنه دیگر هم مسخره نکنند، معلوم می شود مراد از قوم در اینجا مردان هستند. مردان مومن، مردان مومن را مسخره نکنند، زنان مومنه زنان مومنه را مسخره نکنند، عیب جویی نکنند.

حالا چرا این قید را آورد؟ به خاطر اینکه نوعا مردان عیب جویی مردان را می کنند. در زنان هم نوعا عیب جویی زنان را می کنند. اگر چه استثناء ممکن است تحقیر هم بکند بعد در ادامه می فرماید **وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ**؛ تلمزوا باز از لزمه است؛ یعنی عیب جویی، عیب تراشی، عیب جویی از خودتان نکنید. **وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ**: با لقب های بد و بی معنا یا زشت معنا همدیگر را نام گذاری نکنید. **بئسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ**

**هُمُ الظَّالِمُونَ**؛ می گوید ای مومنان اگر مسخره کردید، اگر عیب جوئی کردید، عیبی ندارد؛ یعنی عیبی ندارد به این معنا که زود توبه بکنید، دچار لغزش شدید، زود توبه کنید. اگر توبه کردید خب هیچی، بخشیده می شوید آن پیامد کنار می رود؛ اما اگر توبه نکردید بدانید که **هُمُ الظَّالِمُونَ** یعنی دچار ظلم می شوید، ظالم می شوید، یعنی دچار کفر می شوید. چون واژه **ظالمون** نوعاً در قرآن کریم بر کسانی اطلاق می شود که پیوندشان را با خداوند متعال قطع کردند.

یک نکته اخلاقی دیگری در این آیه سوره حجرات هست می فرماید **وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ** از خودتان عیب جوئی نکنید. مگر می شود انسان از خودش عیب جوئی بکند؟ انسان نوعاً عیب دیگران را بیان می کند. اینجا عیب خودش را فاش نمی کند. پس چرا فرمود واژه **وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ** را آورد؟ بزرگانی مثل مرحوم طباطبایی می فرمایند که این آیه می خواهد بگوید ای کسانی که دارید عیب جوئی می کنید هر چند به ظاهر دارید عیب مومن دیگری را می گوئید و فاش می کنید؛ اما در عالم واقع عیب خودت را دارید فاش می کنید. چرا؟ چون شما با هم هستید. یک **مِلَّت** واحد ای هستید، یک وحدت عمیقی بین شما برقرار است. اگر با این عیب جوئی آبروی مومنی را بُردی، بدان که یک روز آبروی خودت هم می رود، بدان که یک روز عیب گیری از خودت هم می شود، بدان که یک روز برای خودت هم عیب سازی می شود.

این بخش اول بوده است. پس بخش اول سوره بوده است. در بخش اول سوره ابتدا با شدیدترین لحن که واژه **وَيْل** هست عیب جوئی و عیب سازان را در واقع تهدید کرد، تهدید به عذاب کرد، تهدید به هلاکت کرد، تهدید رنج آبدی در آخرت کرد. بعد در آیه دوم و سوم آمد به ریشه و علت عیب جوئی را تدوین کرد. با توضیحاتی که از دیگر آیات بهره بردیم.

### آیه پنجم

در بخش دوم سوره که از آیه **كَلَّا لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحَطْمَةِ** شروع می شود دارد فرجام و سرانجام این رذیله اخلاقی را بیان می کند. حالا اگر کافرانی یا مومنان ایمان از دست داده ای دچار رذیله اخلاقی عیب جوئی شدند، طعنه زنی و مسخره کردن مردم شدند چه آینده ای، چه فرجامی در انتظار آنها هست؟

## کلا

خُب کَلَّا در قرآن کریم به معانی مختلفی به کار رفته است. گاهی وقت ها کَلَّا دلالت می کند بر تکذیب آیات گذشته؛ یعنی آیات و مفاد آیات قبل را انکار می کند. گاهی اوقات کَلَّا مفاد جملات بعدی را تأیید می کند و تأکید می کند. مثل آن آیه کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ در آن آیه در واقع آن کَلَّا ربطی به گذشته خودش را ندارد، دارد ما بعد خودش را تأکید می کند.

اما در اینجا کَلَّا انکار در واقع مفاد آیه قبل است، پیام آیه قبل است، نکته آیه قبل است. آیه قبل چی بود؟ این بود که گروهی گمان می کنند که ثروت اندوزی، آنها را به کمال و رستگاری می رساند. قرآن می گوید: کَلَّا یعنی این توهم باطل است، این توهم را دارد نفی می کند و انکار می کند. که نخیر نه تمام لذات و کمال و سعادت خلاصه می شود در لذات دنیوی، کَلَّا اینجوری نیست. نه اینجور است که ثروت برای شما خلود و جاودانگی می آورد این هم درست نیست. هیچ کدام از این توهمات درست نیست.

## لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ

لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ این افراد عیب جو، این افرادی که مرتب می گردند، می چرخند، کوشش می کنند، انرژی شان را و عمرشان را صرف می کنند که عیبی را از کسی بشناسند یا بسازند و بعد او را نشر بدهند و پخش بکنند و شایع بکنند، آنها را پرتاب میکنند فی الحطمه، لاینبذن فی الحطمه.

در این آیه واژه نَبَذَ به کار رفته است. لاینبذن فی الحطمه. نَبَذَ یعنی دور انداختن، پشت سر انداختن. یک چیزی را که ارزش ندارد، بی مقدار است ما دور می اندازیم، پشت سر می اندازیم، دور می اندازیم، توی سطل زباله می اندازیم. واژه نبذ این معنا را دارد یعنی در آن تحقیر است نوعی حقارت و تحقیر در این واژه هست.

در آیه نفرمود ما اینها را داخل در حطمه می کنیم یا اینها داخل در جهنم می شوند، داخل در حُطْمَةٍ می شوند. می فرماید لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ. دور انداخته می شوند، پرت می شوند در حُطْمَةٍ. این واژه را به کار برد که اشاره کند به تحقیر این افراد، به ارزش این افراد. خصوصا که ما در یک تعداد از آیات دیگر داریم که موقعی که می خواهد از جهنمی بودن کافران خبر بدهد واژه داخل شدن را به کار می برد. مثل آیه ۶۰ سوره غافر: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ آن کسانی که استکبار می ورزند



از عبادت من ، آنها داخل در جهنم می شوند در حالی که سرشکسته هستند، خوارند، ذلیل اند، می گوید داخل جهنم می شوند.

یا در آیات دیگر می گوید **أَدْخُلُوا** داخل شوید. واژه داخل شدن را ذکر می کند، داخل می شوند. اینجا می گوید نه؛ پرتابشان می کنیم. پرتاب می شوند، دور انداخته می شوند در **حُطْمَه**. شاید اشاره به این دارد نه اینکه این افراد عیب جو و عیب تراش می کوشند که در واقع این افراد دیگر را بی اعتبار کنند، آن منزلت اجتماعی شان را از بین ببرند، حرمت و احترامشان را از بین ببرند، آنها را در نزد مردم بی مقدار و بی ارزش جلوه بدهند، قرآن می گوید همان کاری که آنها در دنیا در پی اش بودند و هدفشان بود همان بلا در آخرت سرشان می آید، به عنوان یک شی بی مقدار، بی ارزش، بی مقدار پرتاب می شوند در **حُطْمَه**.

### حُطْمَه

**حُطْمَه** صیغه مبالغه است از **حَطَم** است. **حَطَم** یعنی شکستن، خرد شدن، خرد کردن. **حُطْمَه** یعنی جایی که خرد می کند این افراد را، خرد می کند این عیب جویان را، خرد می شوند، شکسته می شوند، به صورت یک افراد بی مقدار و بی ارزش و خوار و ذلیلی و در جایی می افتند که کار آنجا، آن محیط، آن محل خرد کردن است، **حُطْمَه** است.

**حُطْمَه** یکی از نام های جهنم هست. چرا واژه **حُطْمَه** را به کار برد، نفرمود **کلا لینبذن فی جهنم**؟ واژه جهنم را به کار نبرد، چرا؟ واژه نار را چرا به کار نبرد، لینبذن فی النار؟ حطمه را آورد؟ چون در اینجا حطمه که یکی از اسما جهنم است با مضمون و سیاق آیات سوره درست است یعنی آتش خرد کننده، یعنی جهنم.

اما این صفت حطمه را آورد باز اشاره دارد به این کاری که اینها در دنیا می کردند نه اینکه اینها با طعنه زدن، مسخره کردن، با عیب جویی می خواستند شخصیت این افراد را در جامعه خرد بکنند، بشکنند، روح و روان اینها را در واقع بشکنند و خرد بکنند، ما اینها را در جایی می اندازیم که روحیه شان، روانشان، شخصیتشان خرد بشود. یعنی هم عذاب جسمانی داشته باشند و هم عذاب روحانی و روانی.

ان شالله ادامه آیات برای جلسه بعد.